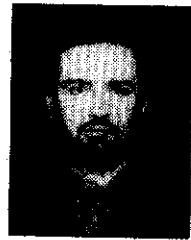


از خود یگانگی انتخاباتی در ایران



◆ عباس محمدی اصل

یکم

انتخابات عبارت از فرایند گزینش نامزدهای مشخص حزبی برای احراز مقاماتی معین به واسطه رای گیری مخفیانه از اکثریت اشخاص عاقل و بالغ و صاحب رای جامعه با پوشش مدیریتی- اجرایی دولت و نظارت قوای مقننه و قضاییه است که به انکای وفاداری مدنی و تعهد حاکمیتی میان خرده نظام های شخصیتی و سیاسی جاری می گردد تا برآیند تعویض بوروکراتیک اقتدار را میان این دو خرده نظام به یاری تحقق اهداف مورد توافق جامعه گسیل دارد. بر مبنای این تعریف مشخص می شود که انتخابات مبتنی بر جریان تحزب گرایی است. حزب از این منظر متضمن گروهی از افراد است که بر حسب پیوندهای فرهنگی یا صنفی به طرح مسایل عمومی و تعیین نامزدهای انتخاباتی همت می گمارند تا از این طریق، خواست خود را به رای گذاشته و در قالب وفاق برآمده از تعارض احزاب مخالف با این خواسته به پیشبرد منافع مشترک ملی مامور گردند.

در این پرتو بر می آید که جریان انتخابات متکی بر اجماع و نه اجبار است. مراد از اجماع همان وفاق عامه بر سر اندیشه ها و احساسات

مشترک در راستای جایگزینی نظم بجای بی نظمی علیرغم اختلاف نظر در جزئیات است که به این ترتیب می توان گفت اجماع از مناسک جمعی فاصله گرفته و به هماهنگی افرادی می انجامد که قدرت آنها تا حدودی برابر است.

از این نگره انتخابات در میان آدمیانی رواج می گیرد که رای و رای گیری را ارزشمند یافته اند و تحت تاثیر یک جانبه آمریت وجدان جمعی قرار ندارند. به دیگر سخن انتخاب در جامعه ای تفکیک پذیرفته تحقق می یابد که در آن انتخابات کنشگران اجتماعی برای ساخت سیاسی چنان مطاع می نماید که مشروعیت اعمال قدرت بوروکراتیک بر کنشگران را تأمین سازد.

بر این سیاق است که انتخابات به انکای رواج آزادی های مدنی امکان ظهور می یابد. آزادی های مدنی، آسودگی قانونی فرد را در عمل شخصی، تصرف اموال، تعبد و بیان عقیده و البته تحت پوشش حمایت دولت از عدم تداخل این آزادی ها میان افراد در عین عدم مداخله در آزادی های مزبور فراهم می آورد. این در حالی است که به علاوه حقوق مدنی به فرد امکان می دهد آزادی های اجتماعی را به عنوان شهروند از طریق عوامل اجرایی یا دادگاه ها مطالبه نماید و حتی قدرتی برابر با حاکمیت در این عرصه از خود ظهور دهد.

از این زاویه بی تردید رواج حق شهروندی نیز یکی از بسترهای تبلور انتخابات است. حق شهروندی مبین برقراری رابطه قانونمند و برابر، وفادارانه و حمایتی میان اشخاص حقیقی و دولت است. به کلام دیگر شهروند حق دارد در اداره جامعه

سیاسی مورد مشورت قرار گیرد و متقابلا موظف است به جریان مشاوره ای عمومی یاری رساند. بدین منوال شهروندی که حق دارد مورد مشورت قرار گیرد، متقابلا موظف به پذیرش نتایج مشاوره نیز می باشد.

تحت این شرایط است که حاکمیت اجتماعی از وجهه مردمی برخوردار می گردد. مردمی بودن حاکمیت اجتماعی معرف حق تعیین صلاحیت قضایی اعمال اختیار دولت و سازمان های بین المللی و غیر دولتی بر قلمروهای محلی، اشخاص و اشیاء معین توسط آحاد جامعه است. در این وجه حاکمیتی است که به عنوان نمونه رفراendum به منزله مراجعه به آرا عمومی برای تصویب یارد سیاست های پیشنهادی حاکمیت یا همه پرسی به مانند نوعی رفراendum در باب تغییر حق حاکمیت به واسطه تعیین خواست مردم و ایدئولوژی نفی حاکمیت مردم نمودی عینی می یابد.

دوم

خشونت مبین کاربرد نامشروع و قدرتمندانه نیرو از طریق وسایل معین برای افروزی توان طبیعی در تحمیل اراده به دیگری یا به عبارتی جلب اطاعت از طریق زور و اجبار است. این تعریف می رساند که هر گونه اقدام عامدانه برای صدمه زدن به دیگری یا خود و یا محروم سازی یکدیگر از رشد شخصیتی - اجتماعی، تحت پوشش در چارچوب خشونت قرار می گیرد. به این ترتیب می توان گفت استفاده عمدی از نیرو علیه خود و دیگری یا گروه و جامعه که منجر به جراحت، مرگ،



انتخابات در میان آدمیانی رواج می‌یابد که رای و رای گیری را ارزشمند یافته‌اند

حضور خشونت در عرصه انتخابات بر پایه برخورداری از نتیجه فعالیت انتخاباتی به واسطه بروز رفتارهای خشن حاکمیت و اشخاص علیه یکدیگر پرو بال می‌گیرد. احساس عدم برخورداری از نتیجه فعالیت انتخاباتی چونان انعکاس فقدان مشارکت شهروندی به اتکای حضور عنصر خشونت اولاً با استفاده ابزاری از حضور کمی جمعیت طبق کاهش و افزایش سن رای گیری جهت دخل و تصرف در مشروعیت سیاسی توأم است، ثانیاً بر چسب قدرتمند کوتاهی فکر مردم در صورت عدم کسب تایید قدرت از انتخابات، آماده پذیرایی از احاد جامعه است.

در اینصورت حضور ناآگاهانه اشخاص در انتخابات فله‌ای به منظور تأمین بقای ریاکارانه اجتماعی یا به ابطال رای می‌انجامد یا سر از لجاجت با خواست منولوگ حاکم در می‌آورد و یا حتی اگر انتخابات را بایکوت نسازد لااقل حذف افراد را به جای ابطال افکار می‌نشانند.

بروز چنین وضعیتی، کار کرد ناخواسته غلبه آرمان اجتماع بر واقعیت جامعه است. به دیگر سخن در آرمان اجتماع، فرد جزئی است که با کارکرد خود به بقای کل یاری می‌رساند و لذا هویت جزئی او در رابطه با استمرار کلیت اجتماع تحقق می‌یابد. در این فضا که حتی کنترل دولتی، ضرورت اعمال نظر خود را تا حد نظارت دوره خصوصی نیز پیش می‌برد، نصیحت اخلاقی برای حضور در انتخابات، پوششی برای کسب وجهت بین‌المللی فراهم می‌آورد و البته هیچگاه به خدمات رسانی اجتماعی به احاد آن ختم نمی‌شود.

این در حالی است که در جامعه و واقعیت نوین آن، بستر سازی وسایط خردمندانه پیشبرد اهداف جمعی در عین حفظ فردیت، اصلی مورد توافق را تشکیل می‌دهد که بی آن، احساس وظیفه مشارکت توسط فرد در حوزه‌ی مستقل امکان یابیدن نمی‌گیرد.

بدینسان تا زمان عدم تحلیل جایگاه انتخابات در عرصه‌های اجتماعی یا جامعه‌ای چونان پل انتقال خواست اشخاص به ساخت سیاسی و نیز دریافت تفویض اعمال اقتدار بوروکراتیک به ساخت سیاسی در این فرایند جهت پیشبرد آمال مشترک جمعی به آوازه‌گری کسب رای زمینه‌ساز تهییج انواع خشونت‌های فردی- گروهی گردیده و نتیجه منطقی انتخابات را تا زمان تامل عقلانی در این روند به عهده تعویق می‌اندازد.

ایدئولوژی فربه‌تر از تعهدات فرهنگی صورت بندد؛ خشونت اجتماعی امکان بروز می‌یابد. بی تردید خشونت کلان بدون خشونت رایج در سطح جامعه تحقق نمی‌گیرد، زیرا خشونت جاری در سطح میانه جامعه مبین ضعف بوروکراتیک ادغام خواست و اقتدار فردی و جمعی چونان پیش شرط خشونت خرده نظام‌های سیاسی و شخصیتی به یکدیگر است. بالاخره این که خشونت کلان و میانه جامعه از خاستگاهی خرد نیز برخوردار است. این وجه خرد خشونت حاکی از آن است که نقش‌های افراد باعث خرسندی و آرامش فردی نمی‌شود؛ چرا که ملاک‌های رشد شخصیت به درستی توسط قدرت تعبیه نگردیده و لذا در چنین شرایطی امکان عدم تکامل شخصیتی، چالشی و یا بی تفاوتی اجتماعی بعید نمی‌نماید.

بر این سیاق است که خشونت می‌تواند در پرتو استمرار حیات یارادوکس‌های لاینحلی نظیر اجتماع و جامعه و نسبت آنها شاهد خفه کردن سیاسی چند صدایی به منظور ترویج منولوگ‌ها از یک سو و نیز ناظر پشت پا زدن جامعه به هستی اجتماعی خودش باشد.

سوم

از خود بیگانگی انتخاباتی چونان بر آیند

آسیب‌روانی، عدم پیشرفت و محرومیت شده یا احتمال بروز این مسایل و مصائب را فراهم آورد، نشانی از خشونت به همراه دارد.

بر مبنای این تعریف مشخص می‌شود که خشونت مبتنی بر امریتی نامعقول است و به لحاظ سیاسی، حفظ هنجاری و ستایش قدرت توسط حاکمیت پوپولیستی را تا حد جلب ترحم ملی برای مشارکت بر پایه بسط ایدئولوژیک تئوری توهم توطئه مراد می‌کند.

در این پرتو بر می‌آید که خشونت نشانه فقدان قدرت است. در واقع از این منظر قدرت و خشونت متضادند و حضور یکی نافی دیگری است، زیرا خشونت به یاری و برای حفظ قدرتی می‌شتابد که در مخاطره قرار گرفته و البته در صورت رهایی مطلق به نابودی قدرت حکم می‌دهد.

از این نگره خشونت نشانگر فقدان جامعه‌پذیری مدارا و تکثرگرایی و نیز عدم کارسازی مجاری نقد و نقدپذیری بی‌طرفانه است که این امر عمدتاً نشانگر قصور قدرت در آموزش اصول و مبادی زیست شهروندانه است. به عبارت دیگر هنگامی که در سطح کلان جامعه، قصور عملکرد سیاسی علیرغم برخورداری از امکانات اقتصادی در امر خدمات رسانی آموزشی و رفاهی و شغلی در عین توجیه این کوتاهی با نوعی